



قرن بیست و یکم و تجدید نظر در استراتژی ملی

فروپاشی اتحاد شوروی و پدیداری نظم‌ی تازه در سطح جهانی که میان یک نظم جهان یک قطبی و چند قطبی نوسان دارد، کشورهای مختلف را در سطح جهان در مرحله ورود به قرن بیست و یکم در موقعیت تجدید نظر در استراتژیهای ملی قرار داده است. مسائل مربوط به دموکراسی و آینده آن، منافع ملی، در ارتباط با مسائل منطقه‌ای، قاره‌ای و جهانی، ارزیابیهای تازه از موقعیت سرمایه داری جهانی، پیدایش ارزشهای نوینی در جهان از جمله ورود اسلام و ارزشهای آن به کانون بحث جهانی، مسائل دولت، اقتصاد و نظم جهانی و مسائل دیپلماسی همه و همه مضامین مختلف مطرح در تعیین استراتژی آینده ملی را تشکیل می‌دهند.

امروزه دولتهای بزرگ از جمله آمریکا، ژاپن، فرانسه، روسیه، انگلستان، آلمان و چین با تکیه بر منافع ملی، منطقه‌ای و جهانی خود، با ارزیابی وضعیت موجود، کار طراحی استراتژی را برای قرن بیست و یکم آغاز کرده‌اند. در سطحی پایین‌تر، کشورهای در حال پیشرفت، ولی فاقد قدرت جهانی، در سطح منطقه‌ای با تکیه بر عواملی که عنوان شد به طراحی استراتژی ملی برای داشتن چشم‌اندازی روشن در مورد مسائل داخلی و منطقه‌ای مشغولند.

در این میان، ایران نیز به عنوان کشوری که ارزشهای اسلامی آن در سطح جهانی جایگاهی برای بحث و حرکت یافته است از این وضعیت جدا نیست و نمی تواند فاقد یک استراتژی ملی برای ورود به قرن بیست و یکم باشد.

بیان آنچه همه کشورها در فراهم سازی عوامل و مطالعه موقعیتها برای تدوین استراتژی انجام می دهند، خارج از حوصله این مقال است اما می توان به مشخص ترین آنها اشاره ای نمود تا به جستجوی دلایل تدوین استراتژی ملی کشورمان بپردازیم.

فصلنامه «مسائل خارجی»^۱ یکی از فصلنامه های معتبر امریکادر آخرین شماره، با چاپ مجموعه ای از مقالات در هفتاد و پنجمین سالگرد انتشار، وضعیت جهانی را مورد مطالعه قرار داده و رهنمودهای گوناگونی برای دولت مردان امریکا ترسیم کرده اند. نویسندگان این مقالات عموماً اساتید دانشگاهی هستند که بعضاً در فرایند تصمیم گیری نیز نقشی داشته اند. عناوین این مقالات عبارتند از: آینده دموکراسی، چگونگی عمل امریکا؟، ناپدیداری تدریجی منافع ملی امریکا، ژئواستراتژی برای منطقه آسیا - اروپا، آیا روسیه هنوز دشمن است؟ آیا سرمایه داری بیش از اندازه کار آمد است؟ اسلام و ارزشهای غربی، میراث عربها، دولت و اقتصاد جهانی، نظم واقعی نوین جهانی و دیپلماسی بدون دیپلمات.

اسلسنجر یکی از نظریه پردازان روابط بین الملل در یکی از این مقالات با تکیه بر وجود قدرت شوروی و نقش آن در رشد و اشتغال عمومی در امریکا در چارچوب اهداف نظامی اشاره می کند که دموکراسی به سرمایه داری نیاز دارد ولی حداقل در کوتاه مدت، سرمایه داری به دموکراسی محتاج نیست. او برای تداوم سرمایه داری، بحرانهای جدیدی را در قرن بیست و یکم پیش بینی می کند. به نظر او سرمایه داران باید به دراز مدت ببانداشند و در بهداشت، آموزش، محیط زیست و تجدید نظر در ساختار عمرانی، سرمایه گذاری کنند. نکته جالب اسلسنجر این است که نیروهای اصلی سرمایه داری، چنین اقداماتی را نخواهند کرد زیرا این

1. Foreign Affairs, September-October 1997.

امور را وظایف دولت می‌دانند. در نتیجه، مدیریت قوی دولت و دولت مقتدر، راه حل اساسی برای حفظ نظام سرمایه داری و چارچوب وابسته آن یعنی نظام دموکراسی است. او به نقل از یک نویسنده می‌گوید که شاید هیچ نظامی به اندازه نظامهای دموکراسی به رهبران بزرگ نیاز نداشته باشد.

جوزف جوفه، یک نویسنده آلمانی، در مقاله دیگری اظهار می‌دارد که آمریکا برای خدمات سرمایه داری خود، تقاضا ایجاد کرده است که در واقع قابل ترجمه به سود سیاسی است و تداوم این سود، مدیریت می‌خواهد. هانتینگتون، استاد دانشگاه هاروارد که با مقاله درویاری تمدنهای خود، نیازهای جدید آمریکا در دوران پس از جنگ سرد را پایه گذاری کرد، در مقاله‌ای به بحران منافع ملی آمریکا می‌پردازد. او می‌گوید: «جنگ سرد به ما هویت داد و فقدان آن برای ما، بحران هویت ایجاد کرده است»، و از اسلینجر نقل قول می‌کند که: «سیاست خارجی آمریکا، آن حالت ابرقدرتی سابق را ندارد»، و می‌افزاید: «ما اهداف متعددی را هم اکنون بهم منگنه می‌کنیم تا گروههای مختلف داخلی را راضی نگاه داریم. نتیجه این می‌شود که سیاست خارجی آمریکا، منسجم نیست. هانتینگتون اظهار می‌دارد که دولت‌های خارجی، بخوبی متوجه شده‌اند که سخنان رهبران آمریکا را جدی نگیرند بلکه به اقدامات عینی دولت آمریکا در حوزه مسائل و منافع تجاری و اقتصادی توجه کنند. دیگر بینش سیاست خارجی در آمریکا وجود ندارد بلکه مجموعه‌ای از فشارها، گروههای فشار و منافع محدود است که سیاست خارجی این کشور را هدایت می‌کند. هیچ قدرت جهانی، منافع آمریکا را تهدید نمی‌کند و آمریکا نسبت به هر موضوعی و هر منطقه‌ای و هر کشوری، سیاست خاص خود را دنبال خواهد کرد در حالی که عنصر مبارزه با کمونیسم، انسجام خاصی در گذشته، به عملکرد آمریکا داده بود. برژینسکی، مشاور سابق شورای امنیت ملی آمریکا و استاد دانشگاه جانز هاپکینز، در مقاله بعدی، استراتژی آمریکا را در حوزه اروپا-آسیا برای قرن بیست و یکم طراحی می‌نماید. او ۹ کشور را در این استراتژی با اهمیت می‌داند:

انگلستان، آلمان، فرانسه، روسیه، ترکیه، ایران، هند، چین و ژاپن. وی در بخش ایران اشاره می‌کند که وجود یک ایران قدرتمند به نفع آمریکا است. برژینسکی ایران را نیروی مهمی در تلطیف قدرت نمایی روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز تلقی می‌کند. او حتی اظهار می‌دارد «یک ایران قدرتمند مذهبی نیز می‌تواند در چارچوب منافع آمریکا باشد البته ایرانی که ماجراجویی نکند و افراطی عمل ننماید.»

در بخش دیگری از این شماره فصلنامه دو مقاله در رابطه با خاورمیانه آورده شده است. مقاله اول توسط علی مزورعی، استاد کنیایی مقیم آمریکا در دانشگاه نیویورک تحت عنوان «اسلام و ارزشهای غربی» و مقاله دوم توسط استاد لبنانی دانشگاه جان هاپکینز به نام فؤاد عجمی، تحت عنوان «میراث عربها» می‌باشد. مقاله اول، غرب و آمریکا را به شدت نقد می‌کند و برخورد آنها را با اسلام و مسلمانان، برخوردی تبعیض آمیز و خود محور تفسیر می‌نماید. عجمی در مقاله دوم، طبق سنت، اعراب را مسئول وضعیت فعلی خود می‌داند و آینده را منحصرأ تابع همت و عملکرد عربها قلمداد می‌نماید. آنچه که در هر دو مقاله حائز اهمیت است، توجه محافل علمی-سیاسی آمریکا به جایگاه خاورمیانه و مسلمانان در آینده سیاست خارجی این کشور است. زیرا تنها منطقه‌ای که آمریکا با آن مشکلات فرهنگی و اجتماعی و فکری ضمن مشکلات سیاسی و اقتصادی دارد، منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا است. این موضوع، پایه‌گذار انواع کتب، کنفرانس، میزگرد و سخنرانیهای مختلف در این کشور شده است. آیا اسلام و دموکراسی با یکدیگر مشکل دارند؟ آیا می‌توان فرهنگ محلی را همانند اروپائیها نادیده گرفت و در عین حال روابط اقتصادی و تجاری را حفظ کرد؟ آیا خاورمیانه و مسلمانان، عموماً و ذاتاً ضد غربی و ضد سرمایه داری هستند؟ آیا «بنیادگرایی اسلامی» نهایتاً می‌تواند همزیستی مسألمت آمیز با غرب پیدا کند؟ چالش مسلمانان به کجا خواهد انجامید؟ قبل از هر ویژگی دیگری، آمریکا یک قدرت اقتصادی است و همچنانکه متون پس از جنگ سرد به ما نشان می‌دهد، اهداف و انگیزه‌های اقتصادی بر انگیزه‌های دیگر اولویت دارند. این نظام

انگیزی برای اکثریت دولتها و ملتها حالت نهادینه بخود گرفته است. با فقدان کمونیسیم و اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا، غرب، کشورهای جهان سوم برتر و آسیای جنوب شرقی در پی افزایش مازاد ملی و سهم خود در بازار بین‌المللی و انباشت سرمایه ملی هستند. و همین امر تجدید نظر در استراتژی آینده در این کشورها را به یک ضرورت بدل می‌سازد.

اما مستقل از این که غرب نسبت به خاورمیانه و مسلمانان چه فکر می‌کند و چه نوع برخوردی دارد، شایسته است که در انتقال به شرایط جدید جهانی، منطقه‌ای و داخلی، ما نیز در کشور خودمان از چارچوبهای غنی فکری، نظری و در افقی بالاتر، پارادایمیک برخوردار باشیم. همانگونه که کشورهای بزرگ برای قرن آینده برنامه‌ریزی می‌کنند و در تلاش برای تجدید نظر در استراتژی ملی خود هستند، ما نیز در قالب اهداف و ارزشهای خود می‌توانیم جلوه روشنی برای خود ترسیم نماییم.

تدوین و استخراج «استراتژی ملی» برای کشور ما به دو بخش شکلی و محتوایی نیازمند است. در بخش شکلی، باید به این نکته توجه داشت که مبنای موفقیت هر نوع استراتژی، به عنوان سندی که انسانها تبیین کرده‌اند، با اجماع نظری است که مجریان آن به دست آورده‌اند. بدون اجماع نظر و تعهد پایدار به اجماع، پیشرفتی حاصل نمی‌گردد. جهت دستیابی به اجماع نظر اهل اندیشه و اهل سیاست، بحث جدی، کلان و جامع‌الاطرف، اولین قدم است. لفظ استراتژی به خودی خود جامعیت می‌طلبد. استراتژی شامل سیاست خارجی، سیاست فرهنگی و سیاست اقتصادی است. ابزار دیگر شکلی تنظیم استراتژی، تسلط به دامنه عملکرد تاریخی یک ملت است. بدون فهم دقیق گذشته نمی‌توان وارد عمل تدریجی و استراتژیک در حال و آینده شد. بدون عراق کشور ما همیشه در تمامی تحولات اساسی منطقه خاورمیانه پیشگام بوده است. اما در فرآیند این تحولات، نتوانسته است خلاقیت ممتاز خود را به نهادهای پایدار و کارآمد تبدیل کند. بنابراین، مکانیزم تحول برای ما، نهادینه کردن ارزشها، اهداف و عملکردها است.

در بخش محتوایی تدوین استراتژی کلان، بطور طبیعی کار بمراتب مشکل تر می باشد. چه این سئوالها مطرح است که آیا باید از نظام بین الملل شروع کرد؟ آیا باید از تربیت نسل جوان در داخل کشور شروع کرد؟ آیا سیاست خارجی اصل است یا توسعه فرهنگ داخلی؟ آیا توسعه اقتصادی پایه اصلی استراتژی است یا میانی فکری ارزشی؟ به طور طبیعی، دیدگاههای مختلفی نسبت به سؤالات علمی در طراحی استراتژی وجود دارد. استراتژی موفق باید مکتوب باشد و به صورت فرهنگی ثابت میان مجریان متجلی شود. زمانی این حالت پیش می آید که محتوای استراتژی، تمامی ابعاد را دربر گیرد و تمامی گروهها احساس کنند که دیدگاه آنان مورد توجه قرار گرفته است. در شرایط بسیار حساس فعلی که انتظارات قابل توجهی در اذهان و قلوب وجود دارد و اوضاع منطقه ای و بین المللی حکایت از بحرانهای متعددی می نماید، به نظر می آید که توجه به ساختارهای داخلی اولویت بیشتری داشته باشد. ایجاد شبکه معقوله از رشد فرهنگی، رشد آموزشی، پیشرفت اقتصادی، آرامش روحی و محیط خلاق، سخت ترین چالش پیش روی طراحان استراتژی کلان ملی می باشد. تقسیم بندی منابع و امکانات کشور میان امنیت و توسعه به چه سمت خواهد بود؟ از چه طرق دیگری می توانیم امنیت خود را تأمین کنیم و در عین حال پول کمتری برای آن خرج کنیم. آیا وجهه جهانی کشور ما در فرآیند کسب امنیت و ایجاد رشد و پیشرفت مانعی ایجاد می کند؟

اساس و مادر سیاست خارجی هر کشوری، ژئوپلیتیک است. ژئوپلیتیک کشور ما، الزاماتی را بر ما تحمیل می کند. ما اجبار داریم چه در صحنه جنوبی و چه در صحنه شمالی کشور فعال باشیم. ژئوپلیتیک زیبای ایران مورد حسادت عموم همسایگان ما می باشد. سیاست خارجی ما باید در خدمت منافع داخلی باشد. در نظام داخلی نیز اگر اصل خلاقیت مورد اجماع نباشد، قدرت ملی کشور ما افزایش پیدا نخواهد کرد و بدون قدرت ملی، فرهنگ اسلامی متبلور نخواهد شد. تبلور تمدن اسلامی، افزایش قدرت ملی، شکوفائی خلاقیت فردی و صلح با همسایگان به صورت پیچیده ای به یکدیگر گره خورده اند. ما برای

ساختن و سامان دادن داخل کشورمان به صلح نیازمندیم همانند عارفی که برای تهذیب نفس، مدتی محتاج خلوت معنوی است. اگر ما به چنین اجماعی برسیم، مهمترین منزل تدوین استراتژی ملی را پشت سر گذاشته ایم. به عبارت دیگر در تدوین استراتژی، موضوع بسیج امکانات برای افزایش قدرت ملی مطرح است. ارزشهای هر کشوری مسیر بهره برداری از قدرت ملی را مشخص می کند. در میان استراتژیهای مختلف بعضی از کشورها به جنگ (مانند تجاوز عراق به ایران)، و یا تقابل (رفتار متقابل آمریکا و شوروی در دوران جنگ سرد) و غالباً به صلح (مانند ژاپن بعد از جنگ دوم و هند پس از استقلال) نیازمندند تا وضعیت داخلی خود را تغییر دهند. آمریکا برای اینکه سرمایه داری را گسترش دهد و بازارهای بخش خصوصی خود را بسط دهد، از چارچوب حقوق بشر و دموکراسی در سطح جهانی استفاده کرده است. تقابل آمریکا و شوروی و ایجاد جنگ سرد در افزایش قدرت اقتصادی هر دو کشور مفید بوده است.

غریبها اگر به خاورمیانه علاقه ای دارند، عمدتاً برای منافع اقتصادی و تجاری است. اگر اروپاییها با آمریکا پیرامون خاورمیانه رقابت می کنند، برای افزایش سطح تجاری و تأمین سوخت آینده خودشان می باشد. حضور آمریکا در خلیج فارس به خاطر امنیت نفت است. امنیت نفت، اهمیت امنیت حکومتهای عربی را به دنبال می آورد. متأسفانه، در دوران پس از جنگ سرد، خاورمیانه همچنان منطقه نفوذ خارجی باقی مانده است و نظامهای سیاسی این منطقه حتی در مقایسه با آمریکای لاتین، بمراتب ضعیف تر و وابسته تر شده اند. تنها کشور خاورمیانه ای که می تواند سرنوشت خود را به واسطه استقلال سیاسی خود رقم زند، ایران است. مساعدت به استقلال کشورهای منطقه منحصراً در سایه قدرت داخلی ماست. تاریخ بیست سال گذشته روابط خارجی ما به وضوح معرف این واقعیت است. در شرایطی که همه کشورها در آستانه ورود به دوره ای نوین در حال تجدید نظر در استراتژی خود هستند، شایسته است که ما نیز به موجب ویژگیهای مهمی که داشته ایم و داریم، میان نخبگان سیاسی

و نخبگان فکری کشور، به اجماع نظری پیرامون افزایش قدرت ملی، بهره برداریهای عینی، نظام ارزشی و نوع برخورد یکپارچه و پایدار با محیط خارجی دست یابیم. هر اندازه که قدرت صنعتی، کشاورزی، مالی و علمی ما بیشتر شود، همسایگان بیشتر به ما احترام خواهند گذاشت و جرأت نخواهند کرد بر تمامیت ارضی ما ادعائی داشته باشند و یا به فرهنگ و باورهای ما توهین کنند. عزت فرهنگی و سیاسی نسل بعدی ما در گروی سرمایه گذاری امروز ماست. متأسفانه طناب سیاست در بسیاری از کشورهای همسایه ما در دست خودشان نیست و حال که طناب سیاست ما در دست خودمان است، حکمت ایجاب می کند وقت خود را برای اجماع نظر داخلی، خانه تکانی اقتصادی و عمارت سازی فرهنگی صرف کنیم. اگر به فکر افزایش قدرت و باروری فرهنگ خود نباشیم و استراتژی لازم را جهت حصول به این اهداف، تعیین و مکتوب نکنیم، از استقلال سیاسی خود استفاده شایان نکرده ایم.

محمود سریع القلم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی